

مرد دانا

- او گفت که نتیجه مبارزه به هیچ وسیله ای قابل دیدن نیست چون مرد دانا شدن یک کار تدریجی است.
- وقتی از او خواستم در این باره توضیح بدهد ، گفت:
- مرد دانا شدن بقائی ندارد. هیچ کس هیچ وقت به طور واقع مرد دانا نیست، اما شخص ممکن است تنها برای یک لحظه مرد دانا شود که آنهم بعد از شکست چهار دشمن است.
 - دن خوان تو باید به من بگوئی که آنها چه نوع دشمنانی هستند.
 - او جواب نداد. دوباره پافشاری کردم اما او طفره رفت و شروع به صحبت درباره موضوعی دیگر کرد.
 - وقتی آماده رفتن می شدم تصمیم گرفتم یکبار دیگر درباره دشمنان یک مرد دانا بپرسم. گفتم که چون نمی توانم تا مدتی بازگردم ، خوب است آنچه را که می خواهد بگوید بنویسم و بعد درباره آن وقتی آنجا نیستم ، فکر کنم . او مکتبی کرد و بعد شروع به صحبت نمود:
 - وقتی مرد شروع به یادگیری می کند ، هرگز درباره منظورش روشن نیست. هدفش معیوب و قصدش مبهم است. او به پاداشی دل بسته که هرگز عینیت نمی یابد ، زیرا او درباره سختی آموزش چیزی نمی داند. او به آرامی شروع به یادگیری می کند، اول ذره ذره ، بعد در حجم بزرگ و زیاد . و افکار به زودی درهم می شکنند. آنچه او می آموزد هرگز آنچه فکر می کرده نیست ، بنابراین ترس او را بر می دارد .یادگیری آن چیزی که شخص انتظار دارد نیست.
 - هرگام آموزش ، وظیفه جدیدی است و ترسی را که یک مرد می گیرد بی رحمانه و بی حاصل افزایش می یابد. هدفش یک میدان کارزار می شود.
 - و بنابراین او با اولین دشمن طبیعی خود درگیر شده؛ ترس! یک دشمن وحشتناک ، خیانتکار و سخت برای پیروزی بر او . در هر مرحله راه پنهان می ماند، صبر می کند ، پرسه می زند. و اگر مرد در حضور او ترسید و فرار کرد ، دشمن، نقطه اتمام را بر جستجوی او نهاده است.
 - برای مردی که از ترس فرار کند چه اتفاقی می افتد؟
 - هیچ چیز جز آنکه هرگز یاد نمی گیرد، هرگز مرد دانا نمی شود. او احتمالاً یک پهلوان پنبه باقی می ماند. بهر حال او آدمی شکست خورده است. اول دشمن او نقطه ختم بر تلاش او نهاده است.
 - و برای پیروز شدن بر ترس چه می تواند بکند؟
 - پاسخ آن خیلی ساده است. او نباید فرار کند . او باید با ترس خود به مبارزه برخیزد و علیرغم آن گام مرحله بعد و بعد را نیز بردارد. این قاعده است! و لحظه ای فرا خواهد رسید که دشمن اول او عقب نشینی می کند. مرد کم کم اعتماد به نفس حاصل می کند. قصدش استوارتر می شود . و یادگیری دیگر یک کار وحشتناک نیست. وقتی این لحظه خوش فرا رسید ، شخص می تواند بی تامل بگوید که اولین دشمن طبیعی خود را شکست داده.
 - دن خوان، آیا این یکباره اتفاق می افتد یا کم کم ؟
 - کم کم اتفاق می افتد اما ترس به یکبار و سریع شکست می خورد.
 - اما اگر چیزی تازه برای او اتفاق بیفتد دوباره نمی ترسد؟
 - نه . وقتی یک نفر بر ترس فائق شد برای بقیه عمرش از شر او راحت است چون به عوض ترس ، روشنی به دست آورده است. روشنی و حضور ذهن که ترس را می روید. و آنگاه مرد خواهش های خود را می شناسد و می داند

چگونه آنها را برآورد. می تواند قدم های بعد یادگیری را پیش بینی کند و یک نور تابان همه چیز را فرا می گیرد. مرد حس می کند که هیچ چیز پنهان نمی ماند.

و بنابراین او به دومین دشمن خود بر می خورد؛ وضوح! پاکي ذهن که به دست آوردن آن خود سخت است ترس را می زداید اما همچنین کور می کند.

مرد را وا می دارد که هیچ گاه به خودش شک نکند. به او اطمینان و اعتماد به نفس می دهد که هرکاری دلش می خواهد می تواند بکند چون درون هر چیز را واضح می بیند. و چون روشن است تشجیع می شود و منتظر هیچ چیز نمی شود. اما آنچه کاملاً یک اشتباه است مثل یک چیز ناقص است. اگر مرد به این قدرت خودباوری برسد او تسلیم دشمن دوم خود شده و دیگر کورمال به دنبال یادگیری است. وقتی باید صبور باشد عجله می کند یا وقتی باید عجله کند صبور است. و او در یادگیری آنقدر کند می شود که دیگر قادر به یادگیری هیچ چیز تازه نیست.

- دن خوان، به سر کسی که به آن طریق شکست بخورد چه می آید؟

- دشمن دوم او فقط مانع او در مرد دانا شدن شده ، در عوض شخص ممکن است به یک جنگجوی سبک روح یا یک لوده تبدیل شود. اما آن روشنی که به خاطر آن ، قیمت را پرداخته هرگز از بین نرفته و دوباره تبدیل به تاریکی و ترس نمی شود. تا زمانی که زنده است مدرک می ماند، اما دیگر یاد نمی گیرد یا آرزویی نمی تواند داشته باشد.

- اما برای جلوگیری از شکست چه باید بکند؟

- باید همان کاری را که با ترس کرد بکند، او باید با روشنی خود بجنگد و آن را فقط برای دیدن بکار برد و صبورانه منتظر شود و قبل از هرگام جدید دقیقاً ارزیابی کند ، او باید فکر کند ، برتر از همه ، روشنی او خود یک اشتباه است. و لحظه ای فرا خواهد رسید که می فهمد که روشنی او فقط یک خال در مقابل چشمانش بوده. و بدینسان بر دشمن دوم خود غلبه کرده و وارد مرحله ای می شود که هیچ چیز دیگر نمی تواند به او آسیب برساند. این یک اشتباه نخواهد بود. آن فقط یک خال در مقابل چشمانش خواهد بود. حال قدرت واقعی است.

او در این مرحله قدرتی را که به دنبال آن بوده می شناسد و عاقبت از آن اوست. او می تواند با آن هرکار که دلش بخواهد بکند. متفق او به فرمان اوست. آرزوی او قانون است. او همه چیز را در اطراف خود می بیند اما هم چنین با دشمن سوم خود برخورد دارد؛ قدرت!

قدرت قویترین دشمنان است. و طبیعتاً راحت ترین کار فرو ریختن در مقابل آن است، بالاخره مرد واقعاً شکست ناپذیر است. او فرمان می دهد، با مخاطرات، حساب شده شروع می کند و با قاعده سازی آن را تمام می کند، چون او ارباب است.

مرد در این مرحله به سختی متوجه دشمن سومش که به او نزدیک می شود هست . و ناگهان ، ناآگاه ، مطمئناً جنگ را باخته است. دشمنش او را به یک مرد ظالم نیرنگ باز تبدیل کرده است.

- آیا او قدرتتش را از دست می دهد؟

- نه، هرگز قدرت و روشنی ذهنش را از دست نمی دهد.

- پس چه چیزی او را از مرد دانا متمایز می کند؟

- مردی که از قدرت شکست خورده بدون آنکه واقعاً بداند چگونه از عهده آن برآید می میرد. قدرت فقط یک مزاحم بر سرنوشت اوست. این چنین مردی بر خودش فرمان و اراده ندارد و نمی تواند بگوید کی و چگونه قدرتتش را به کار برد.

- آیا شکست به وسیله هر یک از این دشمنان ، شکست نهایی است؟

- البته که نهایی است. وقتی یکی از این دشمنان مردی را خلع قدرت می کند، دیگر کاری نمی توان کرد.

- آیا برای مثال ، ممکن است که مردی که به وسیله قدرت شکست خورده متوجه اشتباهش بشود و راه خود را عوض کند؟

- نه ، وقتی کسی تسلیم شد کار او تمام است .
- اما اگر به تدریج به وسیله قدرت کور شود و بعد امتناع کند؟
- به معنی آن است که جنگ او هم چنان ادامه دارد. به معنی آن است که هم چنان سعی دارد مرد دانا بشود. مرد فقط وقتی شکست خورده که دیگر تلاش نکند و خود را تسلیم نماید.
- دن خوان ، اما آنگاه ممکن است که یک مرد خود را برای سال ها تسلیم ترس کند، اما بالاخره پیروز شود.
- نه ، درست نیست. اگر او تسلیم ترس شود هرگز بر آن فائق نمی شود، زیرا از یادگیری دور می شود و هرگز تلاش نمی کند. اما اگر برای یادگیری طی سال ها در بین ترس هایش تلاش کند، به تدریج بر آن فائق می شود چون هرگز واقعاً خود را تسلیم آن نکرده است.
- دن خوان ، چگونه او می تواند دشمن سوم خود را شکست بدهد؟
- باید با او سنجیده و آگاه بجنگد. باید به این نتیجه برسد قدرتی که به نظر می رسد او بر آن پیروز شده در واقع هرگز از آن او نیست. او باید همیشه خود را آماده اجرای دقیق و وفادارانه آنچه آموخته بنماید. اگر ببیند که آن روشنی و قدرت ، بدون کنترل او بر خودش ، بدتر از اشتباه است. به نقطه ای می رسد که همه چیز تحت کنترل در می آید. آنگاه او خواهد دانست چه وقت و چگونه قدرتش را به کار گیرد و بدین نحو او دشمن سوم خود را نیز شکست داده است. مرد آن وقت در خط پایان سفر یادگیری خود می باشد و تقریباً بی خبر به آخرین دشمنان خود می رسد ؛ کهولت! این دشمن ظالم ترین آنان است، تنها موردی که شکست آن بطور کامل غیر ممکن است، اما تنها جنگ ادامه دارد. این وقتی است که یک مرد دیگر ترسی ندارد ، ناصبوری در روشنی ضمیرش ندارد، وقتی است که همه قدرتش تحت اختیار و کنترل است، هم چنین هنگامی است که یک خواهش بی حاصل برای استراحت دارد. اگر کلاً تسلیم خواهش خود شده بنشیند و فراموش کند ، اگر خود را به بهانه خستگی تسکین دهد، آخرین دور را باخته و دشمنش او را به یک موجود پیر ضعیف تبدیل می کند. تمایل او به مبارزه بر همه روشنی ، قدرت و دانشش حکم فرما می شود.
اما اگر مرد از خستگی خود جدا شده و سرنوشت را تا آخر دنبال کند، آنگاه می توان به او مرد دانا گفت، اگر فقط برای یک لحظه وقتی که در جنگ آخر بر دشمن شکست ناپذیر پیروز شود ، آن لحظه روشنی ، قدرت و دانش کافی است.

"از کتاب " تعلیمات دُن خوان

"کارلوس کاستاندا "نوشته

"حسین نیر "ترجمه

انتشارات شباهنگ

چاپ اول : ۱۳۶۵
